

نسبت هنر با زندگی در تفکر هیدگر: هنر به مثابه راه نجات

محسن کرمی^۱ عاطفه وکیلی^۲

تاریخ دریافت:

۱۴۰۰/۱۰/۲۲

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۲/۳

واژگان کلیدی:

حقیقت، سکنی-
 گزیدن، عالم،
 معنای زندگی،
 وجود، هنر
 بزرگ

چکیده: نسبت هنر با زندگی همواره از مهم‌ترین مسائل مورد توجه فیلسوفان هنر بوده است. مار تین هیدگر از فیلسوفان بزرگی است که هنر در اندیشه‌اش نقشی محوری به عهده دارد و بنابراین، در جستار حاضر به کاوش در باب نسبت هنر با زندگی در اندیشه او پرداخته‌ایم و کوشیده‌ایم با استفاده از تحلیل فلسفی، هرمنوتیک و تحلیل گفتمان دریابیم که هیدگر قائل به چه نسبتی میان هنر و زندگی بوده است. باری، هیدگر هنر را به مقام راه نجات آدمی برمی‌کشد و معتقد است که هنر می‌تواند در مواجهه ما با مسائل وجودیمان کمک‌کار ما باشد. به گمان او البته این نجات‌بخشی تنها از عهده هنر بزرگ برمی‌آید؛ هنری که بتواند از پس وظایفی در قبال زندگی بشر برآید. کار دوم این جستار، کشف و احصاء این وظایف از دل فلسفه هنر هیدگر است. به نظر می‌رسد که هنر این وظایف را در قبال زندگی بشر دارد: برگشودن عالم، تقدیس آن، فهم چگونه زیستن، آفریدن قوم، آزادی، بیرون کشیدن انسان از روزمرگی، ایجاد تفاوت وجودشناسانه و زایش عالم معنادر از دل یک زمیئه بی‌معنا و رازآمیز. کار سومی که بدان پرداخته‌ایم این است که از نظر هیدگر، هنر چگونه و از چه راه‌هایی می‌تواند این وظایف را به انجام برساند و به تعبیری، آدمی را نجات دهد. طبق آراء او، هنر از طریق موضوع قرار دادن، تکرار، نشان دادن وجه دیگر امور، فراهم آوردن تجربه شورمندی، پرداختن به جزئیات، نشان دادن خطوط ساده و اساسی عالم و فاصله گرفتن از امور می‌تواند از عهده وظایف پیش‌گفته بریاید. در نهایت، کار چهارم ما این است که به ارزیابی نقاط قوت و ضعف دیدگاه‌های هیدگر در نسبت میان هنر با زندگی پرداخته و نشان داده‌ایم که رویکرد او در این باب، به‌رغم محاسنی که دارد، دارای نقاط ابهام و مسأله‌انگیزی نیز هست؛ از جمله، عدم ارائه تعریفی از هنر به معنای عام آن در برابر هنر بزرگ؛ نخبه‌گرایی در عالم هنر و عدم توضیح روشن در خصوص مفاهیم مهمی چون مرئی‌ساختن وجه دیگر موجودات و بنا نهادن امر مقدس و فهم چگونه زیستن.

DOI: 10.30470/phm.2022.546460.2162

Homepage: phm.znu.ac.ir

۱. استادیار دانشگاه صدا و سیما، mohsenkarami@iribu.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد پژوهش هنر دانشگاه سوره، ativ1366@gmail.com

مقدمه

توجه به نسبت میان هنر با زندگی، تاریخ درازی دارد و رد پای آن را تقریباً در تمامی نظریه‌های هنر از دوران باستان تا امروز می‌توان یافت. همه نقدها و نفی‌های افلاطون بر هنر را می‌توان از همین منظر نگریست، چنان‌که همه تحلیل‌ها و دفاعیه‌های ارسطو را؛ تمامی همیّت و غیرت‌ورزی‌های آباء لاتینِ کلیسا (از ترتولیانِ کارتاژی گرفته تا یوحنا زرین‌دهان و آگوستین قدیس) در سده‌های میانه در برابر هنرها را می‌توان از همین منظر فهمید، چنان‌که تمامی جدّ و جهدهای آباء یونانیِ کلیسا (از ژوستینیوس شهید گرفته تا اوریگنیس و کلمنت اسکندرانی) در دفاع از هنرها را؛ جمله مخالف‌ها با هنر را و مقاومت‌ها در برابر آن را در دنیای اسلام از همین زاویه می‌توان درک کرد، چنان‌که جمله موافقت‌ها با هنر را و بهره‌گیری از آن را؛ همین‌طور همه تلاش‌های نظریِ فیچینو و آلبرتی و

میکلانژ و داوینچی و ... در عصر رنسانس در جهت اندراج نقاشی و مجسمه‌سازی و معماری در زمره هنرهای آزاد را از همین نظرگاه می‌توان فهمید، چنان‌که مدافعه‌های هاجسون و برک و هیوم و کانت را در عصر روشنگری. باری، روشن است که این نسبت از دیرباز در تاریخ زیبایی‌شناسی وجود داشته است و نظریه پردازان هنر همواره به تأثیر هنر در زندگی توجه داشته‌اند و در باب آن به تفکر پرداخته‌اند. اما کاوش در این نسبت از قرن ۱۹ و با ظهور فیلسوفان اگزیستانسیالیست، قوتی دوچندان گرفت و سؤالات بسیاری در مورد نحوه این ارتباط مطرح شد؛ زیرا با کم‌رنگ شدن اموری در ذهن‌ها و جان‌ها که در دنیای قدیم به زندگی انسان‌ها ارزش و معنا می‌بخشید (از قبیل ادیان، آیین‌ها، و حتی اسطوره‌ها) و با تغییر نگرش کلی بشر به هستی و به خود، متفکران بیش از پیش به دنبال یافتن راه‌های جایگزین برای معنا بخشی به حیات بشری برآمدند و ارتباط



هر چیزی در زندگی انسان را در بخشیدن ارزش و معنا به زندگی جست و جو کردند. یعنی کوشیدند هر امری در زندگی انسان را از این منظر بنگرند که با مسائل وجودی او ارتباط مستقیم دارد یا خیر و بالمآل، زندگی او را بامعنا تر و باارزش تر می کند یا خیر؟ در نتیجه، به تدریج این مسأله را در هنر نیز به شکل عمیق تری جست و جو کردند.

شاید بتوان گفت که هیدگر بیشتر و عمیق تر از سایر فیلسوفان آگزیستانسیالیست در متون فلسفی خود به مسأله ارتباط هنر با زندگی پرداخته است. البته او این نسبت را در لابه لای آثار خود مطرح کرده است و رساله یا کتاب مستقلی در این باب ندارد و بنابراین، کشف و استخراج دیدگاه او در باب نسبت میان هنر و زندگی، مستلزم بهره گیری از هرمنوتیک^۱، تحلیل فلسفی^۲ و تحلیل گفتمان^۳ است. افزون بر این، برای پرداختن به

فیلسوفان بزرگ در فلسفه، قاعده بر این امر است که از آثار شارحان برای فهم کردن و نزدیک شدن به گُنه مطالب استفاده کنیم و از این رو، در این جستار نیز به سراغ یکی از شارحان فلسفه هنر هیدگر، یعنی جولیان یانگ می رویم؛ به این امید که از طریق این شارح بتوانیم به دنیای پر رمز و راز فلسفه هنر هیدگر راه پیدا کنیم و نسبت هنر با زندگی را در تفکر او بکاویم.

جولیان یانگ، فیلسوف و استاد دانشگاه ویک فارست، تحقیقات مهمی در فلسفه هیدگر داشته است، از جمله: Heidegger, Philosophy, Nazism [هیدگر، فلسفه، نازیسم]، Heidegger's Later Philosophy [فلسفه هیدگر واپسین]، Heidegger: Off the Beaten Track [هیدگر: راه های جنگلی]، The Death of God and the Meaning of Life [مرگ خدا و معنای زندگی]، Heidegger's philosophy of

1. hermeneutic.

2. philosophical analysis.

3. discourse analysis.

عهده دارد و سرانجام به چگونگی تحقق این وظایف خواهیم پرداخت. باری، نسبت میان هنر و زندگی، در تفکر هیدگر، با کاوش در مسائل بنیادی و مهم زندگی انسان ربط وثیقی دارد. هستی، ماهیتی پیچیده دارد و به تبعش، زندگی نیز در قلب این هستی دارای ابعاد متفاوت، گوناگون و ناشناخته است. ابعاد بنیادین آن مانند حقیقت وجود و مرگ با این ماهیت رازآمیز هم‌سو هستند و شناخت آن‌ها نیز با دشواری و پیچیدگی همراه است. هیدگر معتقد است که زندگی انسان از لحاظ وجودی با مسائلی نظیر حقیقت وجود، تقدس، انتخاب، معنا، مرگ و خدا گره خورده است و انسان ممکن است به علت ماندن در ساحت ذهن، در زمان روبه‌رو شدن با این‌ها دچار گمگشتگی، اضطراب و ناامیدی شود. انسان به حکم انسان بودن دارای محدودیت‌های شناختی در برابر مسائل بنیادینی مانند حقیقت، وجود خدا، تقدس و ... است و از سوی دیگر، برای داشتن یک زندگی اصیل و سعادت‌مند

art [فلسفه هنر هیدگر]. در این میان، کتاب اخیر، شرح دقیق و عالمانه‌ای از فلسفه هنر هیدگر به دست می‌دهد و برخلاف بسیاری از نوشته‌ها در باب فلسفه هنر هیدگر، او تنها به رساله‌ی خاستگاه اثر هنری و چند اثر سرراست دیگر اکتفا نکرده و همه آثار هیدگر را کاویده و به سراسر زندگی متفکرانه او سرک کشیده است. بر این اساس، این کتاب را مبنایی برای پژوهش در باب نسبت هنر با زندگی در تفکر هیدگر قرار داده‌ایم، هرچند کوشیده‌ایم از سایر آثار مرتبط نیز غافل نشویم. اما بر خواننده آشنا با کتاب اخیر یانگ، روشن است که پاسخ به مسأله «نسبت میان هنر و زندگی در تفکر هیدگر» موضوع اصلی این کتاب نیست و کل فلسفه هنر او مسأله یانگ بوده است. بنابراین، ما با بهره‌گیری از رویکردهای تحلیلی و تفسیری یادشده در بالا، نخست خواهیم کوشید تا بیابیم که تلقی هیدگر از هنر دقیقاً چیست، آن‌گاه به کشف وظایفی همت می‌گماریم که هنر در قبال زندگی به



باید تکلیف خود را با این مسائل روشن سازد. بنابراین، او نیازمند وسیله و بستری است که به واسطه آن، درک عمیقی از مسائل اساسی وجود پیدا کند و به آن‌ها پاسخی درخور دهد.

به زعم او، فلسفه همواره از دوران افلاطون تا به امروز در مورد «موجود»، اندیشه‌ورزی کرده و از «وجود» و مسائل «وجودی» غافل شده است؛ بدین معنی که در معنابخشی به زندگی، اتکا بر ذهن بشری و در نظر نگرفتن هستی به‌عنوان امر اصلی و دربرگیرنده همه چیز، و توجه به موجودیت چیزها به‌جای تمرکز بر افقی که همه این موجودات در دل آن امکان وجود یافته‌اند، باعث دوری از مفهوم وجود شده است. بنابراین، به گمان هیدگر، تا زمانی که خاستگاه و اصل خلق پدیدارها از نظر دور بماند، امکان جهت‌گیری درست، یافتن معنا و پاسخ به پرسش‌های اساسی زندگی ممکن نیست. افزون بر این، کم‌رنگ بودن عنصر راز و به رسمیت نشناختن امر

رازآمیز - که نشان‌دهنده گنه و ماهیت هستی و عالم است - در فلسفه باعث ایجاد خلل در یافتن پاسخ برای مسائل وجودی انسان شده است. از این‌رو، او راه حل دیگری را تحت‌عنوان «هنر»، یا به تعبیر دقیق‌تر «هنر بزرگ»^۱، مطرح می‌کند که ماهیت و ربط آن به زندگی، یا به تعبیر دقیق‌تر، مسائل وجودی زندگی، موضوع جستار حاضر است.

۱. هنر چیست؟

مهم‌ترین تعبیری که هیدگر در توصیف چیستی هنر از آن استفاده می‌کند «رویداد حقیقت»^۲ بودن هنر است (PLT p. 57). یعنی اولاً ویژگی رویدادی و رخدادی بودن را به آن نسبت می‌دهد و بدین وسیله، آن را از حالت مادی صرف جدا می‌کند و ثانیاً هنر را در سطحی بالا و متعالی در ارتباط با مسأله حقیقت و راهی به سوی آن قرار می‌دهد: «اثر هنری بزرگ رویداد حقیقت است، رویداد حقیقت

1. "great art".

2. "happening of truth".

آشکار می‌شود که متعلق به ساختار کلی یک نظام وجودی و عضوی از آن است. این امر باعث می‌شود تا ما نیز به عنوان مخاطبان هنر با شناخت جایگاه و موضع خود در ساختار این عالم، بفهمیم که حقیقتاً (۱) چه می‌خواهیم، (۲) چه باید بکنیم و (۳) کلیت زندگی ما به کدامین سمت باید برود.

مراد از «شفافیت» که در یکی از نقل قول‌های اخیر مطرح شد شفافیت رویداد حقیقت، زیرا عالم هنگامی که توسط هنر برپا می‌شود و از مبهم بودنش در امر روزمره بیرون می‌آید، شفاف و واضح می‌شود و با ظهورش رازآلودگی خود را عیان می‌سازد و بدین واسطه، عنصر حقیقت و تقدس را نیز معنا می‌کند.

هیدگر در سه جای دیگر نیز در مورد چپستی هنر سخن می‌گوید و تعریف آن را به شعر، جشن و پیوند میان خدایان و انسان‌ها نزدیک می‌داند: «همه هنرها شعر هستند، به معنی همان رویداد حقیقت» (یانگ، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

موجودات^۱ است» (PLT p. 39) و «رویداد شفاف حقیقت است» (QCT p. 44)، «به این دلیل که «شرف»، «شکوه» و «کاریزما» [موجب] اقتدا/رند» (یانگ، ۱۳۹۵: ۸۱). در نهایت اینکه مقصود از هنر، آشکار کردن حقیقت^۲ [است]، آشکار کردن دست‌کم شمایی کلی از - طرز درست زندگی کردن^۳ بر مخاطبش» (Young, 2001: 9). زیرا هنر می‌تواند حقیقت موجودات را در هیأت یک کل / امر نامشروط / امر مطلق آشکار کند. یعنی هنر با برپا کردن یک عالم و قطع جریان روزمره و همچنین به وسیله ساختار وجودشناسانه عالم برپاشده و وجود بنیادین چیزها در آن، وجود موجودات را نیز به طور بنیادین سازمان می‌دهد و آن‌ها را در میانه بی‌نهایت آشکارگی‌های وجود تبیین می‌کند؛ در نتیجه این امر، وجه قدسی آن‌ها نیز رخ می‌نمایند. بنابراین، حقیقت وجود موجودات نشان داده شده توسط هنر در نسبت رابطه و ساختاری

3.the proper way to live.

1.“truth of beings”.

2.“truth”-disclosing.



دلیل شعر دانستن هنر از دید هیدگر این است که او زبان را خانه وجود و از طرفی شعر نیز می‌داند. همچنین وجود از طریق کلمه در زبان تحقق پیدا می‌کند. بنابراین شعر نیز محلی می‌شود که حقیقت در آن، خود را ظاهر می‌سازد و چون هنر نیز محل رویداد حقیقت است، پس هنر نیز همانند شعر می‌شود و در هر دو و توسط هر دو عالمی برپا می‌شود.

افزون بر این، «جشن چیزی نیست به جز توصیف موسّع تری از آنچه در کتاب *خاستگاه اثر هنری*، «اثر هنری» خوانده شده است» (Young, 2001: 88)، زیرا جشن نیز سه ویژگی معرف هنر را دارد: اولاً عالمی در آن برپا می‌شود، چون جشن بیرون آمدن از روزمرگی است؛ ثانیاً راز آلود است، چون حیرت و ستایش تقدس و بزرگداشت عالم پیرامون را در بر دارد؛ و ثالثاً همگانی است، چون با مشارکت انسان‌ها اتفاق می‌افتد. بنابراین، هنر می‌تواند نوعی جشن باشد (PLT, p.

54)

مورد سوم و آخر، ارتباط معنایی هنر با نسبت میان انسان‌ها و خدایان است: «هنر بزرگ همواره راجع به نسبت میان خدایان و انسان‌ها است» (GA52, p. 72)، یعنی راجع به نسبت ما با *طرز زندگی بنیادین*، راجع به «قوانین نشانه‌های خدایان» (HE, p. 312)، و راجع به مقدرات الهی است که عالم ما را شکل می‌دهند» (Young, 2001: 66). زیرا پس از برپایی عالم توسط هنر و مشخص شدن وجود موجودات در ساختار آن و همچنین آشکارگی آن‌ها از میان بی‌نهایت وجوه دیگر وجود، جایگاه و موضع ما در ساختار عالم نیز معلوم می‌شود و راه اساسی زندگی ما که پیوند نزدیکی با تقدس و قوانین الهی کلی عالم دارد، معلوم می‌شود.

۲. وظیفه هنر چیست؟

هیدگر در مورد هنر بزرگ معتقد است که: «هنر، بزرگ است از آن‌رو که

حقیقت موجودات به فهم مهم‌ترین مسأله وجودی انسان، یعنی حقیقت وجود کمک می‌کند. به همین خاطر او این موضوع را در سه مبحث مورد بررسی قرار می‌دهد تا کلیت این مفهوم مشخص شود: (۱) عالمی به مثابه یک کل، (۲) عالمی که از پیش موجود است و (۳) حفظ عالم. به عبارت دیگر، عالم آشکارشده توسط اثر هنری، ویژگی‌های متفاوت و تعیین‌کننده‌ای دارد که توجه به آن‌ها برای درک درست جهان برگشوده توسط اثر، و به تبع آن حقیقت وجود، اهمیت دارد.

۲-۱-۱. عالم به مثابه یک کل

هیدگر در دو جای مختلف از ساختارمند بودن عالم برگشوده شده توسط اثر هنری صحبت می‌کند: یکی در شعر، زبان، تفکر و دیگری در جلد اول مجموعه چهارجلدی نیچه. نخست، از والاترین وظیفه هنر، یا به تعبیر خودش «هنر بزرگ» (PLT, p. 40) سخن می‌گوید و اظهار می‌دارد که در این هنر، «حقیقت موجودات به مثابه یک کل، یعنی امر نامشروط و مطلق،

[پاسخ به] نیازی مطلق است» (N I p. 84). از این عبارت و عبارت‌های مشابه معلوم می‌شود که او هنر را به دو گونه بزرگ و غیربزرگ تقسیم می‌کند. افزون بر این، او نیازهای انسان‌ها را نیز به دو گونه مطلق و نسبی تقسیم می‌کند و نیازهای مطلق انسان، راجع به مسائل وجودی او نظیر حقیقت‌جویی، معناخواهی و ... هستند. به همین سبب، او برای هنر بزرگ شأن برآورده این نیازهای اساسی را قائل می‌شود و می‌گوید که هنر می‌تواند در فهم چگونه زیستن به ما کمک کند؛ یا از وجهی دیگر، می‌گوید که هنر می‌تواند فلاکت عصر ما را علاج کند، که ناشی از غیبت خدایان است (PLT p. 91; QCT pp. 34-5). باری، از تفکر هیدگر دست کم می‌توان ۱۰ وظیفه را برای هنر استخراج کرد؛ وظایفی که اگر هنری در جهت آن‌ها بکوشد، از نظر هیدگر، هنر بزرگ خواهد بود:

۲-۱. برگشودن عالم و حقیقت موجودات

از دید هیدگر، هنر با برگشودن عالم و



خود را بر وجود تاریخی انسان برمی گشاید» (NI, p. 78). آن گاه می گوید: «اثر [هنری] موجودات را به مثابه یک کل آشکار می سازد (NI, p. 84)؛ و سرانجام: «اثر [هنری] وجود موجودات را برمی گشاید» (PLT, p. 39).

در هر دو قسمت گفتار هیدگر، این وجود موجودات است که در ساختار وجودشناسانه عالم اثر هنری، امکان سازمان یافته شدن پیدا کرده است. زیرا در این عالم که ساختاری وجودشناسانه دارد، شاکله چیزها نیز به نحو سلسله مراتبی، دارای موضع مشخص و قاعده مند هستند و با هم ارتباط نظام یافته دارند. بنابراین، هنگامی که وجود آن‌ها این گونه توسط عالم اثر هنری آشکار می شود، ما نیز با مواجهه با آن و شناخت ساختار و کلیت آن و همچنین مواجهه با جایگاه خود و شناخت یافتن نسبت به آن در این میانه، به فهم بهتری از عالم و زندگی خود دست می یابیم.

۲-۱-۲. عالمی که از پیش موجود است

به تأکید هیدگر، اثر هنری عالم را از ابتدا خلق نمی کند زیرا این عالم از قبل وجود داشته است، بلکه کار اثر هنری دوباره نمایاندن و به پیش چشم ما آوردن دوباره عالم پنهان شده است. او در جایی می پرسد: «اثر هنری به چه معنا عالمی را ... برمی گشاید؟» (یانگ، ۱۳۹۵: ۵۶)؛ او در جای دیگری پاسخ می دهد: «اثر هنری، عالمی را برپا می کند، از ناپیدایی به درش می آورد و بدان جلوه می بخشد و در در معرض نمایش قرار می دهد» (Young, 2001: 38). همچنین او در موضع دیگری می گوید: «اثر عالم خودش را بنیاد می کند (PLT, p. 75; GA 39 et passim) عالمی که «پیش تر بی آن که جلب توجه کند در زبان روی داده است» (PLT, p. 74). بنابراین، روشن است که: «نقش اثر هنری، خلق عالم نیست بلکه مرئی ساختن و پرداختن به عالمی است که از پیش موجود است» (یانگ، ۱۳۹۵: ۶۲).

از تمام این گفتارها معلوم می شود که عالم از پیش موجود - شکل گرفته

گشودگی [عالم در مقابل همه نیروهایی که می‌توانند آن را از میان برمی‌دارند] بر پا می‌ایستد و ثبات می‌یابد» (PLT, p. 61)؛ (یانگ، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

عالم، به مثابه امری آمیخته با روزمرگی و فنا، مدام در معرض تهدید است و هنر، نیرویی است که قدرت لازم را نه تنها برای برگشودن دوباره آن دارد، بلکه می‌تواند به واسطه آفرینش دوباره آن باعث استمرار، ثبات و همگرایی‌اش شود. در واقع، تنها به واسطه اثر هنری است که عالم امکان، بروز نظام‌مند می‌یابد و باز هم تنها به واسطه آن است که می‌تواند حفظ شود.

۲-۲. برگشودن امروز آمیز و دیگرگون از موجودات

دومین وظیفه هنر و چیزی که هنر به واسطه آن به فهم مسأله حقیقت وجود و امر مقدس کمک می‌کند، گشودن راز به مثابه راز و همچنین وجه دیگر وجود موجودات از میان آشکارگی‌های بی‌نهایت است: «هنری که در پی آنیم وجه دیگر عالم را موضوع خود قرار می‌دهد بی‌آنکه در این دام درافتد که

توسط بی‌نهایت امکان، همچون طرز زندگی انسان، رویدادها، روابط، وجوهی مانند موجودات و اشیاء و همچنین گم‌شده به علت نزدیکی بسیار به روزمرگی - از نو با امکانات و ظرفیت‌های اثر هنری بازآفرینی می‌شود، گویی اثر هنری درون این عالم گسترده و هزاران چهره نیازی به آفرینش عالم جدیدی یکسره متفاوت با آن ندارد، بلکه با ویژگی‌های وجودی خود (نظیر خلاقیت) به زوایای پنهان، امکان‌های نامکشوف، امور مبهم و وجوه ضمنی عالم از پیش موجود نگاهی دوباره می‌اندازد و هر چیزی که در این فرآیند نقش می‌بندد، گویی عالمی تازه دارد.

۳-۱-۲. حفظ عالم

کار دیگری که اثر هنری، گذشته از برگشودن عالم از پیش موجود، انجام می‌دهد، این است که آن را در برابر زوال، ناپایداری، کثرت، روزمرگی و سقوط نیز حفظ می‌کند: «اثر عالمی را برمی‌گشاید و آن را دائماً در کار نگه می‌دارد» (PLT, p. 44). «در این



آن را به موجودی دیگر اما محبوب تبدیل کند. هنری که در پی آنیم، هنری است که اجازه می‌دهد معما، در مقام معما به حضور آید (Ister, p. 35). او امر معلوم و نادانستی را به امر طبیعی و معلوم تبدیل نمی‌کند؛ یعنی هنری که مابعدالطبیعه را رفع می‌کند مفهوم‌ساز آن چیزی نیست که بازنمایاننده است» (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۲۴).

باری، هنر بزرگ و در کل، هنری که هیدگر به آن معتقد است - هنری که در ستیز با مابعدالطبیعه است - عالم را با حفظ راز آلودگی و وجه قدسی‌اش برمی‌گشاید و بنابراین امور افسون‌زدایی نمی‌شوند و به شکل منبعی برای مصرف - برای مثال در اینجا منبعی بصری و صرفاً برای کسب لذت زیبایی‌شناختی - در نمی‌آیند. همچنین برگشودن عالم در هنر، در عین حال، بی‌نهایت چهره‌های دیگر آشکارگی وجود موجودات و غنا و عمق وجود را نیز به یاد می‌آورد؛ این امر نیز در جای خود به ایجاد فضای قدسی و رازگونه وجود، کمک می‌کند.

هیدگر در جایی دیگر اشاره می‌کند که «وظیفه هنر این است که این امور تاکنون نامرئی را مرئی سازد» (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۵۳). امور نامرئی در اینجا همان وجه دیگر موجودات به مثابه کثرت چهره‌های آشکارگی وجود آنان و آشکارگی غنای وجود است. هنر نیز به دلیلی که در بالا برشمردیم - یعنی به دلیل برگشودن عالم - امکان مکشوف‌شدن، یکی از بی‌نهایت چهره‌های وجود را نمایان می‌کند و همزمان بر وجود تمام امکان‌های نامکشوف دیگر نیز صحنه می‌گذارد.

غنای وجود در معنای Being در مبحث «ذن» نیز مورد توجه هیدگر قرار می‌گیرد: «طبق تلقی ذن، زیبایی اثر هنری در این واقعیت نهفته است که امر فاقد صورت، در تصویر به حضور می‌آید. بدون حضور امر فاقد صورت در امر واجد صورت، اثر هنری‌ای در ذن ممکن نخواهد بود» (DK, p. 214). امر فاقد صورت، همان وجود رازآمیز و همان نامعقولیت است که از

مجرای وجود در معنای being به سمت امر واجد صورت سوق داده می‌شود و در نقاشی ذن از طریق فضاهای خالی و تهی، خود را به صورت راز به مثابه راز نشان می‌دهد.

۳-۲. تقدیس عالم

سومین وظیفه هنر، بنا نهادن امر مقدس است؛ کاری که به فهم یکی دیگر از مسائل وجودی انسان در تفکر هیدگر (تقدیس) یاری می‌رساند. هیدگر پس از توضیح این مفهوم به سه مبحث در مورد وظیفه هنرمند-شاعر اشاره می‌کند که عبارتند از استشمام فضای اثیری، بنا نهادن امر مقدس و محدود و محصور کردن.

تقدیس عالم توسط اثر هنری به این معناست که اثر هنری به عالمی که برپا می‌کند، «شرف و شکوه» می‌بخشد و این امکان را برایش فراهم می‌سازد که «با تقدس» خودش جلوه‌گر شود (PLT, p. 44). شرف و شکوه، دو حالتی هستند که هنر به واسطه آن‌ها امر مقدس را فراهم می‌آورد. زیرا هنگامی

که راز در اثر هنری نمود می‌یابد، عالم تقدس و شکوه پیدا می‌کند. در واقع، در اثر هنری، «حقیقت» با مهابتی غریب^۱ رخ می‌نماید (PLT, p. 68).

همچنین، هیدگر بر غیرمابعدالطبیعی بودن این هنر مورد نظرش تأکید می‌کند و می‌گوید که هنر بزرگ «هنری است که پادزهری برای علاج مابعدالطبیعه فراهم می‌آورد و والایی و تقدس عالم ما را دوباره به ما می‌بخشد» (Young, 2001: 124). از میان بردن مابعدالطبیعه در ایجاد این نوع هنر بزرگ مهم است، زیرا از میان بردن مابعدالطبیعه باعث احساس امنیت، اسکان و در نتیجه مراقبت از عالم، اشیاء و موجودات می‌شود. هنگامی که این‌گونه به عالم، حرمت بگذاریم، آن را تبدیل به مکانی مقدس می‌سازیم، چرا که در چنین عالمی هر چیزی در ذات خودش محترم شمرده می‌شود.

گفتیم که هنرمند برای تقدیس عالم، در واقع سه کار انجام می‌دهد که نخستین کار در آن میان، استشمام

1. extraordinary awesomeness.



فضای اثری توسط شاعر است: «وظیفه آن‌ها استشمام آن فضای اثری است که خدایان صرفاً در آن امکان تنفس دارند و این است که با «بنیاد نهادن» این فضای اثری، آن‌را به دیگران منتقل کنند. «بنیاد نهادن» یعنی رواداشتن اینکه این فضا در شعر ایشان آشکار و نمایان شود» (یانگ، ۱۳۹۵: ۱۶۳). به نظر می‌رسد که درک عمیق فضایی که متناسب با حضور خدایان، امر مقدس و راز است، مانند استشمام آن است و بر دل و روح می‌نشیند و به واسطه آن است که شاعر می‌تواند ساختار و حال و هوای آن را از طریق کلام پرابهام و پرابهام در عین حال پرمغز شعر بیان کند.

کار دوم هنرمند در اینجا «بنا نهادن امر مقدس» است (GA 52, p. 193; Ister, p. 138; GA 4, p. 148). زیرا با بنیان نهادن توسط ظرفیت فضای شعر و ذات کلمات است که غنا و چندچهرگی وجود، راز و نسبت موجودات با آن، در شعر هویدا و متجسم می‌شود.

شاید به دلیل همین گستره وسیع

معنایی و ذات شعر باشد که سومین کار شاعر در اینجا محدود و محصور کردن است. کار شاعر در واقع، قطعیت-بخشیدن به مفاهیم و یا تعیین دقیق راه نیست، بلکه صرفاً نشان دادن و جلب کردن توجه انسان‌ها به فضایی است که در جست‌وجوی آن هستند: «شاعران ... معمارانی نیستند که خانه‌ای را بسازند که خدایان در آن میهمان می‌شوند؛ بل، به عکس، رسالت ایشان محدود و محصور کردن این خانه است» (GA4, p. 148).

۴-۲. فهم چگونه زیستن

چهارمین وظیفه هنر، نمایاندن و شناساندن طرز زندگی درخور به ماست. مفهومی که در زمره یکی از مسائل وجودی انسان، یعنی انتخاب‌های بنیادین و اساسی در زندگی است و با مفاهیمی مثل اختیار و وظیفه نیز گره می‌خورد.

هیدگر در قسمت هنر یونان به شرح این وظیفه می‌پردازد و مدعی می‌شود که هنر یونان به چنین نیازی

«اثر هنری، یک قوم را، یک جماعت زنده را می‌آفریند (محقق می‌سازد)» (یانگ، ۱۳۹۵: ۹۴). در حقیقت، اثر هنری با برجسته کردن و وضوح بخشیدن به تصمیمات اساسی زندگی، یعنی با برگزیدن عالم در هیأت امری قدسی و نشان دادن جایگاه انسان در میانه آن و ... باعث ایجاد همگرایی و کشش در افراد و در نتیجه، عمل به این روش‌ها می‌شود و به واسطه ارائه طرح جدید، نوعی تحرک و پویایی ایجاد می‌کند، پویایی‌ای که به همدلی، درک و معنادار شدن چیزها می‌انجامد.

هیدگر در جای دیگری نیز دوباره به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید که اثر هنری فقط به مثابه صورت‌بندی روشن «حقیقت» و «عالم» می‌تواند «انسان‌ها و اشیاء را بر گرد [خویش] جمع کند ... و با چنین گردآوردنی، تاریخ عالم و مقام انسان در آن را مشخص سازد» (PLT, p. 94).

اثر هنری در اولین گام با برگزیدن عالم، به مثابه یک کل ساختارمند و وجودشناسانه، این صورت‌بندی را

پاسخ می‌دهد (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۹). به عقیده او، هنر یونان با نمایاندن وجه قدسی عالم، موضع ما را در میانه آن و موجوداتش مشخص می‌کند و سبب می‌شود تا با این آگاهی از موضعیان در میان موجودات، بتوانیم تصمیمات اساسی زندگی را بهتر اتخاذ کنیم و همچنین تجربه حال احترام به جهان و سکنی‌گزیدن را نیز داشته باشیم: «هنر مطابق با سرمشق یونان صرفاً موجودات را آشکار نمی‌ساخت؛ بلکه همواره آنان را در نسبت با ما آشکار می‌ساخت، یعنی از منظر «نیاز مطلق» ما به دانستن اینکه چگونه باید زیست» (Young, 2001: 66). این نسبت در ساختاری شکل می‌گیرد (در عالم برگزوده‌شده) که همه چیز در آن به طور نظام‌مند با یکدیگر در ارتباطند. بنابراین هر تصمیمی که از جانب انسان گرفته می‌شود با توجه به شبکه گسترده و بامعناى اطراف او و به عنوان پاسخی به آن شکل می‌گیرد.

تأمل، دستیابی به نوعی آزادی است، آزادی^۱ از همه اشکال بردگی^۲ (DK, p. 213) (Young, 2001: 148). هنر شرقی تنها به بازنمایی نمی‌پردازد و با طرح اشکالی در مرز بین واقع‌گرایی و انتزاع، گستره خالی صفحه و همچنین خیال و خلاقیت را برای تجسم بی‌نهایت امکان‌های وجودی و اساساً وجود رازآمیز امر غایب به بازی می‌خواند.

بروز امر تهی در اثر هنری شرقی «مجال برای حرکت [دادن] خود به سمت خاستگاه و سرچشمه است» (DK, p. 213). هنگامی که امر تهی در اثر مجال بروز پیدا کند، مجال آشکار شدن چهره‌های دیگر وجودی را با حضور فضای خالی خود فراهم می‌سازد و این امر، ما را به سمت وجود کلی که همه این چهره‌ها و ممکن‌ها از دل آن بیرون می‌آیند، سوق می‌دهد.

۲-۷. بیرون کشیدن آدمی از روزمرگی

بیرون کشیدن آدمی از روزمرگی به‌عنوان هفتمین وظیفه هنر، ما را در

انجام می‌دهد و به‌همین علت، موجودات و انسان نیز در آن موضع خاص خود را دارند و دارای هویت هستند. بنابراین، این راهی که هنر در پیش پای انسان‌ها قرار می‌دهد، باعث جذب شدن آن‌ها می‌شود، چراکه به‌واسطه هنر، معنای مشترکی را یافته‌اند که در زندگی، آن‌ها را هدایت می‌کند و مفاهیم جدیدی پیش‌پا نشان قرار می‌دهد.

۲-۶. آزادی

ششمین وظیفه هنر، ایجاد نوعی آزادی به‌معنای رهایی از قیود صورت و بازنمایی صرف است و این کار را با مجال دادن به امر تهی برای بروز خود در اثر انجام می‌دهد. این نوع رهایی بر آشکارگی چهره‌های دیگر وجود و بروز غنای آن تأثیر گذار است.

هیدگر در قسمت هنر شرقی به این بحث می‌پردازد: «هدف هنر شرقی، نه گزارش وضع طبیعی، که نوعی تأمل و تسهیل نوعی تأمل است. غرض این

2. bondage.

1. Ledigsein.

می‌دهد که سکنی‌گزینیم» (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۰۴). هنر با بنیاد نهادن عالم ساختارمند وجودی و نمایاندن تقدس عالم و وجود موجودات در آن، عالم را به مثابه مکانی امن ظاهر می‌کند که در آن می‌توان از اشیاء و موجودات در ذات واقعی و وجودیشان حفاظت کرد و به آن‌ها احترام گذاشت؛ این، همان سکنی‌گزیدن هیدگری است. همچنین، دیگر هیچ چیزی تنها به‌عنوان یک منبع مصرفی تعریف نمی‌شود و همه چیز هماهنگ با ساختار کلی عالم و با معنا و هدفمند خواهند بود.

۲-۹. ایجاد تفاوت «وجودشناسانه» میان وجود در معنای being (حضور) با موجودات (آنچه حاضر است) و رفع آن

نهمین وظیفه هنر عبارت است از ایجاد تمایز میان وجود به معنای being – حضور – معقولیت و افق آشکارگی – با موجودات – یعنی آنچه حاضر و معقول و آشکار است.

اما چرا این تمایز اهمیت دارد؟ به نظر هیدگر، از آنجا که امکان اشتباه

آگاهی دوباره به مسأله وجود، بودن عالم در پیرامونمان و رفع مابعدالطبیعه کمک می‌کند: «اثر هنری چه باید باشد تا نه تنها ما را از «قلمرو روزمرگی» بیرون بکشد بلکه ما را بیرون از آن نیز نگه دارد» (یانگ، ۱۳۹۵: ۱۰۳). زمانی که در روزمرگی گم می‌شویم، عالم در ناپیدایی فرو می‌رود و وجود نیز به تبع آن، وضوح خود را از دست می‌دهد. اما هنر با برپایی دوباره و نظام‌مند عالم و امر رازآمیز و نشان دادن غنای وجود، این اختفا را رفع می‌کند و چنان‌که پیش‌تر در بخش برگشودن عالم به‌عنوان اولین وظیفه هنر یاد کردیم، باعث استمرار و حفظ آن در برابر زوال و ناپایداری نیز می‌شود (PLT, p. 44, 61).

۲-۸. از میان بردن مابعدالطبیعه و امکان سکنی‌گزیدن^۱

هنر در هشتمین وظیفه خود، با رفع مابعدالطبیعه، به تجربه مسأله وجود و تقدس کمک می‌کند: «هنر ضد مابعدالطبیعی مهم است زیرا ... اجازه

1. dwelling.



به سبب رفت و برگشت میان انتزاع و واقع گرایی، همواره با زایش اشیاء از دل انتزاع و فضایی رازآلود مواجهیم: گویی موجودات همواره از دل وجود در حال عالمیت یافتن و حضورند.

رفع تفاوت نیز به این معنی است که تفاوت بین این دو امر را - با در نظر گرفتن و به رسمیت شناختن تفاوت از نوع وجودی بین آنها و نه موجودی با وحدت بخشیدن مرتفع کنیم. زیرا ارتباط بین این دو امر یعنی عالم (حضور) و موجودات (آنچه حضور دارد) این گونه است که موجودات و اشیاء با عالمیت یافتن، امکان وجود داشتن دارند و اگر عالمی نباشد، وجود نخواهند داشت و از این لحاظ، به گونه‌ای با آن وحدت دارند. در هنر بزرگ نیز در عین نشان دادن تفاوت وجودشناسانه، تلاشی در جهت نشان دادن این وحدت نیز می‌شود، تا بدین سان به رفع تمایز پیش گفته برسیم.

۱۰-۲. زایش عالم معنادار اشیاء از دل یک زمینه بی معنا و رازآمیز

گرفتن وجود به این معنا با وجود موجودات به عنوان دو امر موجود و برابر با هم از لحاظ وجودی هست، باید بر این تفاوت تأکید کرد تا بدین وسیله نه فقط عالمیت عالم در معنای being (حضور) را درک کنیم، بلکه راهی نیز به سوی غنا، درک ناشدنی بودن، خاستگاه بودن، اختفای آشکارشونده بودن و آشکارگی‌های دیگر وجود در معنای Being بیابیم. افزون بر این، مابعدالطبیعه سبب می‌شود که خصلت فرافکنانه بودن وجود از چشم ما دور بماند و نسبت به آن غفلت کنیم (BT, pp. 70-1). بنابراین، این تمایز گذاری خطیرتر و مهم‌تر می‌شود.

حال، سخن هیدگر این است که یکی از وظایف هنر، ایجاد این تمایز است. به گمان او، هنر «سزان» به خوبی از عهده انجام این وظیفه برمی‌آید: در آثار سزان، ما «گامی به عقب برمی‌داریم» تا نه فقط از فرافکنانه بودن (یعنی حضور داشتن) که از فرافکنان (یعنی عالمیت داشتن) نیز آگاه شویم (P, p. 298). زیرا در هنر سزان

موضوع خود قرار می‌دهد. اما به مانند سزان، *Ereignis* یا «عالمیت داشتن» امر مرئی از دل امر نامرئی را نیز موضوع خود قرار می‌دهد: در آثار کله ... «اشیاء ناپدید نمی‌شوند بلکه گامی به عقب می‌گذارند ... به سمت عالمیت‌داشتنی که باید آن را *Ereignis* دانست». کله، مثل سزان، ... بیرون آمدن اشیا از دل اختفا را موضوع کار خود قرار می‌دهد، ظهور آن‌ها از دل بی‌معنایی و ورودشان به وضوح معقولیت را (Young, 2001: 161).

«امر نامرئی»، «زمینه بی‌معنا و رازآمیز اما ساختارمند» و «از دل بی‌معنایی» اشاره به وجود در معنای Being دارند که از طریق آشکارگی و عالمیت‌یافتن در معنای being (وضوح معقولیت) در اثر هنری ظاهر می‌شود.

۳. هنر چگونه این وظایف را به انجام می‌رساند؟

پس از برشماری وظایف و رسالت‌های هنر بزرگ، از نظر هیدگر، وقت آن است که ببینیم هنر چگونه این وظایف

دهمین وظیفه هنر، پدیدار کردن اشیا از دل زمینه بی‌معنا، صورت از دل انتزاع، یا امر مرئی از دل امر نامرئی است. این وظیفه که به دنبال وظیفه ایجاد تمایز وجودشناسانه می‌آید و با آن ارتباط دارد، در حقیقت نشان‌دهنده فعل هنری مبحث عالمیت‌یافتن وجود (حضور) است. یعنی، اگر این مبحث در یک اثر به طور فیزیکی بخواهد دیده شود، باید به صورت اثری باشد که میان انتزاع و واقع‌گرایی در رفت و آمد است. در چنین اثری، می‌توان با کمی دقت، رفته‌رفته اشکالی را کشف کرد که از دل اثر بیرون می‌آیند. چنین هنری، از نظر هیدگر، هنر بزرگ است؛ هنری که در آن می‌توان «زایش عالم معنادار اشیا از دل یک زمینه بی‌معنا و رازآمیز اما ساختارمند» را دید؛ اگر بخواهیم به زبان نیچه‌ای سخن بگوییم، هنری که در آن می‌توان زایش امر آپولونی از دل امر دیونوسیوسی را دید (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۴۸).

«کله» نیز همانند سزان، امر مرئی و امر نامرئی (یعنی غیر مابعدالطبیعی) را

را به انجام می‌تواند رساند.

۳-۱. موضوع قراردادان

مبنایی‌ترین و در عین حال ساده‌ترین شیوه تحقیق و وظایف پیش گفته از سوی هنر، موضوع قراردادان است. هنر با موضوع قراردادان مسائل وجودی ما می‌تواند آن‌ها را در پیش چشممان بیاورد و سبب شود تا به آن‌ها توجه کنیم. «بر عهده چشم اصیل هنرمند است که آنچه را ما در روزمرگی معمولی خویش از آن ناآگاهیم، موضوع خود قرار دهد و ما را متوجه آن سازد» (PLT, p. 60). ما در زندگی‌هایمان غرق در روزمرگی هستیم و به‌همین علت، گاهی جهت‌گیری‌های اساسی‌هایمان را گم می‌کنیم. هنر بزرگ باید با پرداختن به عالم ما، آن را از نو پیش چشم ما قرار دهد. بدین‌سان، هنر عالمیت یافتن و امر وجودی پنهان‌شده و از پیش موجود را نشانمان می‌دهد و از روزمرگی بیرونمان می‌کشد. به عبارت دیگر، هنر می‌تواند با پرداختن به مسائل

وجودی ما جریان روزمره را قطع کند و ما را نسبت به اهمیت این مسائل حساس کند؛ مثلاً ما را به غنای وجود و آشکارگی آن توجه دهد.

۳-۲. تکرار و تازگی تکرارشونده

هنرمند با ایجاد فضایی، مانند معبد یونانی، این امکان را فراهم می‌سازد که مخاطبان خطوط «ساده و اساسی» عالیشان را در پیش روی خود با تازگی‌ای تکرارشونده حاضر ببینند. این تازگی تکرارشونده در آثار هنری می‌تواند پیوسته عالم را از نو به تجربه مخاطب درآورد و هر بار این تجربه حامل تازگی باشد و ابعاد و جوهی دیگر از عالم او را برایش آشکار سازد (یانگ، ۱۳۹۵: ۶۰). این شیوه هنرورزی با عبادت و ذکرگویی مشابهت دارد و بر وجه رازگونگی عالم نیز در عین سادگی‌اش دلالت می‌کند.

مفاهیم و ارزش‌های ازلی و ابدی ثابت هستند و بنابراین، با این تکرار کاملاً سازگارند و در این تکرارها، هر بار به گونه‌ای جدید و از منظری نو

می‌تواند با نشان دادن وجه دیگر موجودات و قلمرو رازآمیز کثرت وجودی، انسان را به نوعی فهم همراه با آرامش نسبت به غنای وجود برساند و به فراموشی ما نسبت به آشکارگی‌های بی‌پایان آن پایان دهد و بدین‌سان اضطراب ما را از مرگ کاهش دهد. هنر به ما گوشزد می‌کند این عالمی که از آن رخت برمی‌بندیم، تنها یکی از بی‌نهایت وجوه وجود است (PLT, pp. 124-5)

۳-۴. حرکت در مرز انتزاع و واقع‌گرایی

هنر از طریق حرکت در مرز انتزاع و واقع‌گرایی می‌تواند امر مرئی و نامرئی را همزمان آشکار کند و به تصویر بکشد (چیزی که در زندگی، امکان تحقق آن نیست). مثلاً آثار کله در «منطقه‌ای بینابین» واقع شده‌اند، منطقه‌ای بین هنر «بازنمودی و غیربازنمودی» ... و بدین‌گونه در آثار او هم امر مرئی را می‌یابیم و هم امر نامرئی را (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۵۴). در اینجا به سبب امکان قرائت گشتالتی در فیگورها و همچنین به سبب عدم وجود جزئیات، امر مرئی

درک می‌شوند و چهره‌ای تازه از خود را بازمی‌نمایانند. وجود نیز از طریق این تکرارها گویی هربار برای اولین بار عالمیت پیدا می‌کند و به نخستین روز آفرینش عالم مرتبط می‌شود.

۳-۳. نشان دادن وجه دیگر امور

یکی از کارهایی که هنر در انجام آن کفایت و لیاقت بسیار دارد، نشان دادن امور از وجوهی متفاوت با آن چیزی است که آدیان معمولاً از آن وجوه به آن امور می‌نگرند. بنابراین، اثر هنری با مرئی‌ساختن وجه دیگر موجودات می‌تواند بخشی از وظایفش در قبال برگشودن امر رازآمیز و دیگرگون موجودات، زدودن فراموشی عمق وجود، از میان بردن مابعدالطبیعه و امکان‌سکنی‌گزیدن و تقدیس عالم را به انجام برساند.

برای مثال، هیدگر این نشان دادن وجه دیگر امور را در خصوص مرگ، چاره‌ساز می‌داند و می‌گوید که اضطراب ما از مرگ، چه بسا ناشی از فهم یک بعد از هستی است: اینکه با مرگ، هستی به پایان می‌رسد. اما هنر



هنری است که ما فردیت و بی‌همتایی و در نتیجه، قداست همه موجودات را درمی‌یابیم. ما در علوم و از جمله فلسفه، گرایش به این داریم که با کنار گذاشتن تفاوت و تفردها به کلی‌ها برسیم. این امر در جای خود سودهایی برای زندگی عملی دارد، اما همان‌چیزی است که تفرّد و بی‌همتایی و قداست عالم ما را به دست فراموشی سپرده است. حال باید گفت که هنر با پرداختن به جزئیات می‌تواند این کاستی را جبران کند و از جمله منجر به تقدیس عالم و بنیاد نهادن امر مقدس شود.

۳-۷. نشان دادن خطوط ساده و اساسی عالم

هنر در عین حال که می‌تواند به جزئیات بپردازد، می‌تواند شمایی کلی از هر امری نیز به دست دهد؛ از جمله شمایی کلی از عالم ما را. این امر، هنر را در به انجام رساندن وظایفش یاری می‌رساند. هنر با نشان دادن خطوط ساده و اساسی عالم ما سبب می‌شود که فهم عمیق‌تری پیدا کنیم از اینکه چگونه باید زندگی کنیم. «هنگامی که اثر هنری عالم ما را

و نامرئی باهم آشکار می‌شوند و گویی می‌توان امکان بی‌نهایت آشکارگی دیگر موجودات را نیز مشاهده کرد و بدین گونه به رفع مابعدالطبیعه نیز اقدام کرد.

۳-۵. فراهم آوردن تجربه شورمندی

هنر بزرگ می‌تواند امکان تجربه شورمندی را برای ما فراهم سازد و بدین سان ما را به ورای امر مرئی و عادی ببرد و کاری کند که در «وجه دیگر» امر معمول بایستیم. تجربه «شاعرانه» و شورمندانه به ورای جریان عادی امور رفتن، کاری است که هنر بزرگ می‌تواند صورت دهد. برای مثال، این تجربه می‌تواند از اضطراب وجودی ما بکاهد.

۳-۶. پرداختن به جزئیات

هنر می‌تواند جزئیات را بیش از آنکه ما در زندگی معمول می‌یابیم، بر ما آشکار کند. پرداختن به جزئیات، یکی از راه‌هایی است که هنر از طریق آن می‌تواند وظایف پیش‌گفته را محقق سازد. با پرداختن به جزئیات در اثر

این گامی به عقب نهادن به بهترین وجهی در آثار متأخر سزان صورت گرفته است، از جمله در پرتره باغبان (یانگ، ۱۳۹۵: ۲۴۷).

۴. ارزیابی

حال که با بهره‌گیری از تحلیل فلسفی توانستیم پاسخ سه پرسش اساسی خود در «باب چستی هنر»، «وظیفه هنر»، و «نحوه تحقق این وظایف» را از دل آثار هیدگر استخراج کنیم، نوبت آن است که به ارزیابی پاسخ‌های هیدگر به این پرسش‌ها پردازیم. پس، نخست به محاسن و نقاط قوت دیدگاه‌های هیدگر در این باب می‌پردازیم و آن‌گاه به نقدهای وارد و احیاناً نقاط ضعف رویکرد او در این زمینه همت می‌گماریم.

۴-۱. نقاط قوت

گذشته از نقاط قوتی که بسیاری در فلسفه هنر هیدگر برشمرده‌اند (Harries, 2009; Süner, 2017)، می‌توان این موارد را به صورت خاص در خصوص ارتباط هنر با

برمی‌گشاید... ما طرح کلی تصمیمات ساده و اساسی‌ای (PLT, p. 48) را که راه درست زندگی‌مان را تشکیل می‌دهند، درمی‌یابیم» (یانگ، ۱۳۹۵: ۴۹).

۸-۳. فاصله گرفتن و گامی به عقب نهادن

اثر هنری می‌تواند با گامی به عقب نهادن باعث ایجاد تفاوت وجودشناسانه بین وجود (حضور) و موجودات (آنچه حضور دارد) شود. گامی به عقب نهادن به معنای توجه به عالمیت یافتن و عمل‌فراافکنده‌شدن وجود به موجودات است. یعنی نشان دادن این که وجود، امری متفاوت و در سطحی جدا از موجودات است و باهم از لحاظ وجودی برابر نیستند؛ وجود، یک موجود نیست؛ پس زمانی که عمیقاً درک کنیم که این موجوداتند که از دل وجود، عالمیت و امکان بودن می‌یابند، در حقیقت گامی به عقب نهاده‌ایم و عالمیت یافتن را فهم کرده‌ایم و در نتیجه، تفاوت وجودشناسانه را به رسمیت شناخته‌ایم.

برای مثال، هیدگر معتقد است که



برابر سیطرهٔ پوزیتیویست‌ها در هنر
ایستاد.

۲. هیدگر با تعریف هنر بزرگ و کاوش‌هایی که پیرامون هنر سزان، ریلکه، هولدرلین و کله انجام داد، در حقیقت دستورالعمل مهمی برای آفرینش هنر بزرگ و معناگرا به هنرمندان ارائه کرد و هنر را به اصل و سرشت زندگی پیوند زد. او با عباراتی نظیر زایش عالمِ معنا دارِ اشیا از دل بی‌معنایی و ایجاد تفاوت وجودشناسانه که از مجرای حرکت از انتزاع به شکل و قدم به عقب نهادن به وجود می‌آید، این راهکار عملی را پیش پای هنرمندان نهاد.

۳. هیدگر با فلسفهٔ هنر خود، هنر فاخر را از هنر نازل تفکیک کرد و این کار را در دوران بحرانی هنر مدرن انجام داد، دورانی که به تعبیر نیچه، هنر بزرگ از آن رخت بر بسته است. با این کار می‌توان با در دست داشتن نسخه و الگوی هنری هیدگر، هنر خوب را از هنر بد تمیز داد.

۴. نکتهٔ مهم دیگر، رهیافتی است

زندگی در تفکر او برشمرد:

۱. پرداختن به مسائل وجودی و نه عارضی در تحلیل نسبت میان هنر و زندگی از طرف هیدگر یک نقطهٔ قوت به حساب می‌آید. زیرا سایر فیلسوفان هنر، کمتر در پرداختن به هنر، مسائل وجودی را بررسی کرده‌اند، یا دست کم کمتر کسی با تأکید و تعمق او، به این امر پرداخته است. هیدگر رویکردی مهم در فلسفهٔ هنرش اتخاذ کرده است و ارتباط هنر با ذات زندگی را کاویده است. به عبارت دیگر، در فلسفهٔ هنر هیدگر، هنر جنبهٔ تزئینی ندارد و او در فلسفه‌اش نشان داده است که هنر در حقیقت با عمق و سرشت زندگی در ارتباط است. می‌دانیم که تقریباً هم‌عصر با هیدگر، پوزیتیویست‌ها نگرش تزئینی و ترفنی به هنر داشتند و هنر را رویکرد آنان نمی‌توانست در حل مسائل اساسی زندگی به کار بیاید و به این ترتیب، هنر نقشی حاشیه‌ای داشت. این رویکرد تا نیمهٔ دوم قرن بیستم نیز ادامه داشت. پس، هنگامی که هیدگر این دیدگاه را در فلسفه‌اش طرح کرد، به نوعی در

فلسفه او، هنر می‌بایست با زندگی مرتبط باشد. او آن‌قدر معیار هنر بزرگ را در سطح بالایی قرار می‌دهد که فقط تعداد محدودی از هنرمندان می‌توانند چنین هنری تولید کنند و به همین علت، ارتباط هنر با زندگی تا حد زیادی از دست می‌رود و هیدگر از هدف اصلی خود به نحوی بازمی‌ماند.

۳. نکته دیگر، وجود ابهام و پیچیدگی در نوشته‌های هیدگر است که گاه تعبیر بعضی کلمات، عبارات و مفاهیم او را دشوار می‌کند و نمی‌توان به‌طور دقیق منظور مورد نظر او را درک کرد و این امر قطعاً در تفسیر و تحلیل نظریات او ما را با مشکل مواجه می‌کند. از جمله این ابهام در تشریح هیدگر در قسمت چگونگی انجام راه‌حل‌های مطرح‌شده هنر، خود را نشان می‌دهد. به این معنی که برای مثال راه‌حل عملی و دقیقی در چگونگی مرئی ساختن وجه دیگر موجودات، بنا نهادن امر مقدس و یا فهم چگونه زیستن - که همه این سه مورد به مهم‌ترین مفهوم هنر (به گمان ما) با سرمشق مدرن یعنی «راز» اشاره

که هیدگر به لحاظ نقادانه به منتقدان می‌دهد. او در حقیقت با نظریات فلسفی خود، برای نقد هنر، ارزیابی اثر و راهیابی به ژرفای ذهن هنرمند، روش‌هایی را معرفی می‌کند.

۲-۴. نقاط ضعف

به نظر می‌رسد که آراء هیدگر در باب نسبت هنر با زندگی، به‌رغم نقاط قوت و کارگشایی‌هایی که برای عالم هنر داشته‌اند، دارای نقاط ضعف یا دست‌کم نقاط تاریک و مبهمی نیز هستند که باید به آن‌ها نیز پرداخت، تا از این رهگذر چه‌بسا راه‌های تازه‌ای در ارتباط هنر با زندگی گشوده شود.

۱. هیدگر در عین پرداختن به هنر بزرگ، از ارائه الگو و تعریفی برای هنر عام غفلت ورزیده است و نمی‌توان با رویکرد فلسفی او، هنر را از ناهنر تشخیص داد. یعنی آراء او پیرامون هنر فاخر است و ویژگی‌های آن را بیان می‌کند اما در مورد تمیز هنر از ناهنر صحبتی به میان نمی‌آورد.

۲. در آراء هیدگر شاهد نوعی نخبه‌گرایی در هنر هستیم. با اینکه طبق



دارند- توسط هیدگر بیان نشده و بسیار کلی توضیح داده شده است. می توان مشاهده کرد که به غیر از راه حل عملی و نقاشانه حرکت از انتزاع به شکل در زایش عالم معنادار اشیا از دل یک زمینه بی معنا و راز آمیز، مورد دیگری به این وضوح ارائه نمی شود.

۴. در مورد مفهوم راز به عنوان مهم ترین و قوام دهنده ترین امر در سرمشق هنر مدرن، ممکن است برای مخاطب دنیای مدرن که بیش از حد در تعاملات مدرنیته غرق شده است و همواره عادت کرده تا همه چیز را در سریع ترین زمان ممکن به دست بیاورد، این فاصله راز گونه و در دسترس نبودن امر مقدس و هنر قدسی، بالعکس هیچ میل و انگیزه ای را در او بیدار نکند و با وجود اهمیت و حقیقت راز، ما با عدم وجود مخاطب واقعی مواجه باشیم. زیرا تمام این تلاش ها در آخر برای مواجهه با مسائل وجودی «انسان» است. با این اوصاف، چه بسا در فرض هیدگر، دال بر اهمیت امر قدسی به عنوان تنها راه نجات انسان مدرن، تردید کنیم.

۵. به طور کلی لحظه ای که غرق در ادراک یک اثر هنری هستیم، گویی درست در لحظه حال «حضور» داریم؛ نه گامی به پیش و نه قدمی به پس گذاشته ایم و زمان را در اکنون تجربه می کنیم و به مدد ارتباط هنر با وجود حقیقی خود، به واسطه قدرتش در برگشودن عالمی نو و راز نهفته در آن، از ذهن که مملو از خواسته، قضاوت و وابستگی است رها می شویم و در زیبایی، معنا و هستی غوطه ور می شویم. پس، هنر به عنوان بستری برای تجربه این سطح از زمان و ادراک مناسب است. به نظر می رسد که هیدگر در یافتن راه حل به سطح عمیق تر و بی واسطه تری برای مواجهه با مسائل وجودی انسان در قسمت «مفهوم سکنی گزیدن» رسیده است، اما پرداخت اندک و مبهم او -در مقایسه با مفهوم حضور در عرفان و فلسفه شرقی- به علت نگاه فلسفی اش از دید فردی غربی (که نمی توانسته مفهوم حضور، سکون، پذیرش و تجربه لحظه حال را به درستی زیست و درک کند) در مقام

برخوردار است که هم‌ماهیت با مسائل وجودی انسانند. همچنین هنر به‌خوبی مسائل وجودی ما را به تعبیر هیدگر پوشش می‌دهد و به آن‌ها توجه می‌کند. برای مثال در برگشودن عالم، نکات مهمی مانند آگاهی به عالم به‌مثابه یک کل، از پیش موجود بودن آن و اهمیت استمرار عالم برای زاده‌شدن معنا را به رسمیت می‌شناسد؛ یا در مسأله امر مقدس، محدود و محصور کردن فضا برای زایش دوباره امر مقدس، مفهوم بنا نهادن آن و استشمام فضای اثری آن را مهم می‌داند. از طرفی نیز هدیگر با تحلیل‌هایی که بر هنر سزان و کله دارد، الگویی عملی پیش پای ما می‌گذارد و اسوه‌ای عینی برای هنر بزرگ پیش می‌نهد.

در گام بعدی، دیدیم که هنر از چه راه‌هایی وظایف خود را در قبال مسائل وجودی ما به انجام می‌رساند. گفتیم که هنر با موضوع قراردادن مسائل وجودی، با تکرار و بهره‌گیری از تازگی تکرار شونده، با نشان دادن وجه دیگر موجودات، با حرکت در مرز لنتزاع و واقع‌گرایی، با فراهم آوردن تجربه شورمندی، با پرداختن به جزئیات، با نشان دادن خطوط ساده و اساسی عالم، و با

طرح یک مفهوم فلسفی باقی مانده و به قدر کفایت پرورده و پخته نشده است. به نظر می‌آید که «حضور» در لحظه حال، ما را به سطح عمیق‌تر و آگاهانه‌تری از بودن وصل می‌کند. در حقیقت، حضور، ما را به آگاهی کل وصل می‌کند و آنجاست که چیزها همان‌طور که هستند و باید باشند، بر ما هویدا می‌شوند. گویی مسائلی مانند وجود، یافتن بهترین انتخاب مسیر زندگی، یافتن معنا، پذیرش مرگ و ... در این سطح خود را بدون مقاومت و سختی بر ما می‌نمایانند. طبق آموزه‌های حکمت‌های کهن می‌توان از راه پذیرش آنچه درست در این لحظه در حال اتفاق افتادن است، مانند خاموش کردن گفت‌وگوهای بیهوده ذهنی، گوش فرادادن به آنچه پیرامونمان اتفاق می‌افتد، تنفس عمیق، قضاوت نکردن و ... این حالت را تمرین کرد.

نتیجه‌گیری

از نظر هیدگر، در بین همه راه‌حل‌ها برای پاسخگویی به مسائل وجودی انسان، هنر در جایگاهی بالاتر از فلسفه قرار دارد؛ زیرا هنر از دو عنصر رازآمیز بودن و خلق کردن

با این همه، به رغم نقاط قوتی که در تفکر هیدگر در نسبت میان هنر با زندگی می‌یابیم، رویکرد او دارای نقاط ابهام و مسأله‌انگیزی نیز هست؛ از جمله عدم ارائه تعریفی از هنر به معنای عام آن در برابر هنر بزرگ؛ نخبه‌گرایی در عالم هنر، که به نوعی باز هم هنر را از متن زندگی عادی دور می‌کند و به نقض غرض اصلی هیدگر می‌انجامد؛ در نهایت، عدم توضیح روشن در خصوص مفاهیم اصلی‌ای چون مرئی ساختن وجه دیگر موجودات، بنا نهادن امر مقدس، و فهم چگونه زیستن.

فاصله گرفتن، این وظایف را به انجام می‌رساند.

با وصفی که رفت، باید گفت که هیدگر در دوران ما نخستین فیلسوفی است که از سویی هنر را در چنین جایگاه رفیعی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، چنین وظیفه سنگینی بر دوش هنر قرار می‌دهد: هنر راه نجات بشر در این روزگار عسرت است. اما هنر نجات‌بخش بشر، هنری نیست که صرفاً در وجه زیبایی‌شناختی خلاصه شود، بل هنری است که به تعبیر شرقی آن، بیشتر هنر بی‌هنری^۱ است (Starrs, 1998; Watts, 2011: 230-244) که با تعمق و غوطه خوردن در آن، اندکی از تسلط سوژکتیویته معمول بیرون می‌آییم، به رازگونگی زندگی چشم می‌گشاییم و جهانی معنادارتر و ارزشمندتر می‌یابیم.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.
تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.
برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از پایان نامه/رساله نبوده است.

- منابع**
- *Pathmarks*, ed. W. McNeill (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).
 - *Poetry, Language, Thought*, tr. A. Hofstadter (New York: Harper and Row, 1971).
 - *The Question Concerning Technology and Other Essays*, tr. W. Lovitt (San Francisco: Harper and Row, 1977).
 - Harries, K. (2009). *Art Matters: A Critical Commentary on Heidegger's "The Origin of the Work of Art"*. Springer.
 - Starrs, Roy. (1998). *An Artless Art: The Zen Aesthetic of Shiga Noya*. London and New York: Routledge.
 - Süner, Ahmet. (2017). A critical evaluation of Heidegger's criticism of aesthetics in: 'The Origin of the Work of Art,' *Journal of European Studies*, 38.2: 11-26.
 - Watts, Michael. (2010). *The Philosophy of Heidegger*. Cambridge.
 - Young, Julian. (2001). *Heidegger's Philosophy of Art*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - یانگ، جولیان. (۱۳۹۵). *فلسفه هنر* - هیدگر. ترجمه امیر مازیار. چاپ سوم، تهران: انتشارات گام نو.
 - *Denkerfahrungen 1910-1976* (Frankfurt-on-Main: Klostermann, 1983).
 - *Denken und Kunst in Japan und Heidegger* - Gedenkschrift der Stadt Messkirch zum hundertstag Geburtstag Martin Heideggers (Sigmarinen: j. Thorbecke, 1989), pp. 211-15.
 - *Martin Heidegger: Gesamtausga*, ed. F. W. von Hermann (Frankfurt-on-Main: Klostermann, 1977 and onwards).
 - Holderlin and the Essence of Poetry in *Existence and Being*, ed. W. Brock (London: vision, 1949), pp. 291-315.
 - *Ister Holderlin's Hymn 'The Ister'*, tr. W. McNeill and j. Davis (Bloomington Indiana University Press, 1996).
 - *Neitzsche*, 4 volumes, tr. D. F. Krell (San Francisco: Harper-Collins, 1979-82).

- Young, Julian. (1395SH). *Heidegger's Philosophy of Art*. Translated by Amir Maziar. Tehran: Gam-e Now.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی